



درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: مقصد اول - اوامر

تاریخ: ۲۳/دی/۱۳۹۴

موضوع جزئی: مقتضای اطلاق در دوران واجب بین نفسی و غیره ...

مصادف با: ۲ ربیع الثانی ۱۴۳۷

بررسی یک اشکال و پاسخ آن

جلسه: ۴۸

سال هفتم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در مقتضای اطلاق لفظی در دوران واجب بین نفسیت و غیریت، تعینیت و تخیریت، عینیت و کفائیت بود. محقق خراسانی فرمودند: به طور کلی مقتضای اطلاق این است که در موارد شک، واجب را حمل بر نفسی و تعیینی و عینی کنیم. محقق خوبی هم همین مطلب را با یک اضافه فرمودند. ایشان گفتند: ما هر تفسیری برای واجب تخیری و هر تعریفی برای واجب کفایی ارائه کنیم، نتیجه یکسان است. یعنی در هر صورت مقتضای اطلاق لفظی این است که واجب نفسی، تعیینی و عینی باشد.

اشکال بر مقتضای اطلاق

گفته شد اگر دلیل واجب مطلق بود ما نتیجه می گیریم که این واجب نفسی، عینی و تعیینی است. اشکال این است که اگر ما واجب نفسی را به عنوان مقتضای اطلاق قلمداد کنیم و بگوییم اگر مقصود، واجب، غیری بود، باید حتما قیدی ذکر می شد و اکنون که قیدی بیان نشده، پس مقصود واجب نفسی است. (به عبارت دیگر: واجب نفسی مطلق است و واجب غیری مقید، کانه گفته شده «الواجب اما نفسی اما غیری»). آن گاه نتیجه این است که مقسم عین قسم شود. توضیح مطلب متوقف بر بیان یک مقدمه است.

وقتی ما می خواهیم یک چیزی را تعریف کنیم می گوییم: هر قسمی در واقع همان مقسم است با یک اضافه؛ مثلا وقتی می گوییم «الکلمة اما اسم او فعل او حرف»؛ این سه قسم هر سه کلمه می باشند، یعنی مقسم که همان کلمه باشد حتما در ضمن اقسام وجود دارد. یعنی هم اسم کلمه است، هم فعل کلمه است، هم حرف کلمه است. منتهی هر یک قیدی دارند و یک کلمه خاصی هستند که به واسطه آن خصوصیت از هم متفاوت می شوند. پس به طور کلی اقسام ضمن اینکه یک وجه مشترک با یکدیگر دارند که عبارت است از وجود مقسم در ضمن آنها، یک تفاوتی نیز با هم دارند. پس بین قسم و مقسم باید تفاوت باشد. قسم و مقسم ضمن اینکه مشترک می باشند ولی با هم فرق دارند. فعل و اسم ضمن اینکه در کلمه بودن مشترکند، یک تفاوتی هم دارند. زیرا اسم یک کلمه خاص می باشد، فعل و حرف نیز همینطور، ضمن اینکه کلمه می باشند تفاوتی با کلمه هم دارند.

حال با توجه به این نکته، وقتی در ما نحن فیه واجب به عنوان مقسم قرار داده می شود می گوییم: «الواجب اما نفسی اما غیری» با این مطلب که بگوییم واجب نفسی مطلق است و واجب غیری مقید است قابل جمع نیست. زیرا با این بیان واجب نفسی به عنوان یک قسم، با مقسم هیچ تغایر و تفاوتی نخواهند داشت. زیرا چیزی که مقسم واقع شده واجب مطلق است و آن چیزی که به عنوان قسم به عنوان واجب نفسی شمرده می شود مطلق است. پس بین قسم و مقسم تفاوتی نخواهد بود. البته واجب غیری

به عنوان قسم دیگر با مقسم متفاوت می شود، زیرا واجب غیری طبق فرض مقید است و واجب به عنوان مقسم، مطلق است. پس مقسم، که مطلق واجب است با واجب غیری به عنوان یک قسم تغایر پیدا می کند. اما بین مقسم یعنی مطلق واجب و واجب نفسی به عنوان یک قسم طبق بیان محقق خراسانی تغایر نخواهد بود و این محال است که مقسم عین قسم باشد.

نظیر همین مطلب در واجب تعیینی و تخییری و واجب عینی و کفایی است. وقتی می گوئیم مقتضای اطلاق دلیل لفظی این است که واجب تعیینی باشد نه تخییری معنایش این است که واجب تعیینی یک واجب مطلق است و واجب تخییری یک واجب مقید.

حال وقتی می خواهیم مقسم را برای این دو قسم واجب معرفی کنیم می گوئیم: مقسم، برای دو قسم واجب تعیینی و واجب تخییری عبارت است از خود واجب و می گوئیم «الواجب اما تعیینی او تخییری». مقسم عبارت از واجب است که مطلق است و قیدی ندارد. قسم اولش هم که واجب تعیینی باشد طبق فرض مطلق است و هیچ قیدی ندارد. پس در اینجا مقسم و قسم یکی شد یعنی آن چیزی که مقسم بود بعینه قسم قرار داده شد، بله واجب تخییری به عنوان قسم دوم قهراً متفاوت با مقسم است زیرا مقسم واجب است به نحو مطلق اما قسم دوم یعنی واجب تخییری واجب مقید است؛ پس تغایر حفظ می شود. اما در مورد قسم اول اینطور نیست.

همین مساله در واجب عینی و کفایی نیز می باشد. اگر ما بگوئیم مقتضای اطلاق لفظی در دوران واجب بین عینی و کفایی آن است که واجب، عینی باشد یعنی اینکه واجب عینی یک واجب مطلق است و واجب کفایی یک واجب مقید. این موضوع با این مطلب که بخواهیم مقسم را برای دو قسم واجب عینی و کفایی خود واجب قرار دهیم قابل جمع نیست زیرا لازمه اش این است که مقسم یعنی واجب به نحو مطلق با یکی از دو قسمش یعنی واجب عینی که مطلق است یکی باشد و بین آنها تغایر نباشد، هرچند بین مقسم یعنی واجب مطلق و واجب کفایی به عنوان واجب مقید تغایر وجود دارد.

این اشکالی است که به مقتضای اطلاق در این مقام شده است. یعنی اگر بگوئیم مقتضای اطلاق این است که واجب، عینی و نفسی و تعیینی باشد لازمه اش این است که یک قسم از اینها یعنی واجب نفسی و واجب تعیینی و واجب عینی به عنوان واجب مطلق، هم قسم قرار بگیرند و هم مقسم قرار داده؛ درحالیکه شی واحد نمی تواند هم قسم باشد و هم مقسم. زیرا جای این واجب نفسی و تعیینی و عینی اگر واجب مطلق بگذارید کانه گفته شده است «الواجب المطلق علی قسمین الواجب المطلق الواجب المقید» در حالیکه نمی شود مقسم خودش به تمامه در ضمن اقسام هم باشد.

پاسخ محقق اصفهانی

محقق اصفهانی می فرماید: وقتی ما می گوئیم واجب نفسی مطلق است و واجب غیری مطلق نیست؛ معنایش این نیست که واجب نفسی به طور کلی عاری از هر قیدی باشد تا اشکال یکی بودن قسم و مقسم پیش بیاید. بالاخره قسم باید یک چیز زائدی بر مقسم داشته باشد و این اضافه در مانحن فیه وجود دارد. ما در مورد واجب نفسی و غیره این امر زائد را تطبیق می کنیم و در بقیه نیز به قیاس همین مورد مساله روشن می شود.

توضیح ذلک: مقسم واجبی است که قیدی ندارد و مطلق است. واجب نفسی هم مطلق است ولی معنایش مطلق نیست؛ بلکه یک قیدی دارد. ممکن است سوال شود که اگر واجب نفسی قید دارد، پس تفاوتش با واجب غیری چه می شود؟ چون شما گفتید: واجب غیری هم قید دارد، اگر قرار باشد هم واجب نفسی و هم واجب غیری قید داشته باشد پس تفاوت واجب نفسی و واجب غیری چه می شود؟

ایشان می فرماید: درست است هر دو قید دارند ولی، قیدی که در واجب نفسی است با قیدی که در واجب غیری است با هم تفاوت دارند. قید در یکی وجودی است و در دیگری عدمی است. به این معنا که در واجب غیری یک قیدی کنار واجب هست ولی قیدش وجودی است، مثلاً وضو وجوب غیری دارد. وضو یک واجب غیری است و قهراً طبق آنچه که محقق خراسانی و دیگران گفتند: واجب غیری یک واجب مقید است. بر همین اساس گفتیم که اگر دلیل مطلق باشد ظهور در واجب نفسی دارد و واجب غیری نیازمند قید است. ولی قید وجوب غیری، قید وجودی است. یعنی وجوب واجب غیری مقید به وجوب ذی المقدمه است. وضو واجب است به قید وجوب نماز و لولا وجوب نماز وضو وجوب نداشت.

پس در واجب غیری قید هست لکن قیدش وجودی است. ما می گوییم واجب غیری یک واجب مقید است ولی قید وجودی دارد و واجب نفسی هم درست است که می گوییم واجب مطلق است و نیاز به قید وجودی ندارد اما این طور نیست که عاری از قید باشد. بالاخره در واجب نفسی یک قیدی داریم ولی آن قید یک قید عدمی است. مثلاً وجوب نماز که واجب نفسی است «لم یکن مقیداً بوجوب شیء آخر» است. یعنی مقید به وجوب شیء دیگر نیست البته باید دقت شود که این عدم القید است یا قید عدمی است که بعداً مورد بررسی قرار می گیرد.

با توجه به این مساله بین مقسم یعنی مطلق واجب و قسم یعنی واجب نفسی تغایر پیش می آید و اتحاد قسم و مقسم لازم نمی آید.

خلاصه اشکال و پاسخ آن

اگر ما بگوییم مقتضای اطلاق این است که واجب، نفسی باشد، چون وجوب غیری نیازمند قید و دلیل است، اگر دلیل عاری از قید باشد حمل بر واجب نفسی می شود، معنایش این است که واجب نفسی مطلق است و واجب غیری مقید است و نتیجه اش این است که سر از اتحاد قسم و مقسم در می آوریم و هو غیر معقول. اگر بگوییم واجب نفسی یک واجب مطلق است لازمه اش این است که این واجب نفسی به عنوان واجب مطلق با مقسم که واجب مطلق است متحد باشد و فرقی بین مقسم و قسم نباشد.

پاسخ این است که بین مقسم و قسم فرق است. مقسم واجب است و قیدی ندارد اما قسم درست است که مطلق است، ولی مطلق به معنای اینکه هیچ قیدی نداشته باشد نیست. این قسم نیز قیدی دارد ولیکن قیدش عدمی است بر خلاف واجب غیری که قیدش وجودی است. به این بیان محقق اصفهانی خواسته اند که بین قسم و مقسم تفکیک و تغایر و تفاوت ایجاد کنند.

در مورد واجب تعیینی و تخییری و واجب عینی و کفایی هم همین پاسخ را میتوانیم ذکر کنیم. زیرا اشکال فوق در هر سه واجب مطرح بود و طبعاً پاسخ هم به همین وزن نسبت به هر سه یکسان است که بالاخره اگر می گوییم واجب تعیینی مطلق است به این معنا نیست که مطلق است بلکه یک قید عدمی نیز دارد و بواسطه این قید با مقسم متفاوت می شود و کذلک در مورد واجب عینی و کفایی. یعنی درست است که واجب عینی مطلق است و گمان می شود که با مقسم یکی است (زیرا مقسم هم به نحو مطلق واجب است) ولی فرق این است که در قسم، یعنی واجب عینی یک قید عدمی وجود دارد که موجب تمایز واجب نفسی به عنوان قسم از واجب به عنوان مقسم می شود. در هر دو قسم یعنی در واجب کفایی قید وجود دارد ولی قیدش وجودی است همچنین در واجب تخییری قید وجود دارد ولی قیدش وجودی است.^۱

^۱ نهایة الدرایه ج ۱ ص ۲۴۹

قال الصادق (ع): مَنْ لَقِيَ الْمُسْلِمِينَ بِوَجْهِينَ وَ لِسَانَيْنِ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَهُ لِسَانَانِ مِنَ النَّارِ^۱.

کسی که با مسلمین با دو وجه و دو زبان برخورد و ملاقات کند روز قیامت با دو زبان از آتش محشور می شود. دو زبان در دهان اوست در حالیکه در هردو آتش می باشد. یعنی کسی که با مسلمین دو رو باشد من لقی المسلمین بوجهین، مردم را به دو وجه ملاقات کند و دوگانگی در برخورد و نفاق با مردم داشته باشد.

این که امام علیه السلام می فرماید دو رو داشته باشد، کنایه از دوگانگی و چندگانگی است اینکه شخص هر جا که می رود یکجور حرف بزند. در روی طرف یک طور و پشت سر او طور دیگر. این لزوماً مربوط به منافقین به آن معنای کلی اش نیست که با کفار که می نشینند کفر می گویند و با مسلمین از اسلام می گویند. بلکه این اعم است، خود مسلمانان اگر با یکدیگر اینطور برخورد کنند و در مقابل برادر دینی خود زبانشان بر یک مدار بچرخد و پشت سر طور دیگر بچرخد این حدیث شامل آنها هم می شود. نباید دلمان را به مظاهر اسلامی در جامعه خوش کنیم. نمی خواهیم ناامیدانه صحبت کنیم ولی واقعاً ببینیم تا چه حدی این فضا را فراهم کردیم که با هم صادقانه برخورد کنیم، چقدر با هم صادقانه سخن میگوییم یک رو و رو راست سخن می گوئیم. واقعاً چقدر اینطور هستیم؟ این خیلی بد است که ما و مردمی که ما با ایشان سر کار داریم، دارای دو وجه و دو لسان باشیم. متأسفانه اکنون در جامعه این امر خیلی شایع است که وقتی مردم به هم می رسند تملق می کنند اما به محض جد شدن از هم علیه یکدیگر صحبت می کنند.

دو وجهی و دو لسانی بودن یک فرد نزدیک است که به یک فرهنگ تبدیل شود و این باعث شده تملق و چاپلوسی رشد کند. تملق و چاپلوسی یعنی اینکه زبانش و وجهش نزد طرف یک طور است و در پشت سر یک طور دیگر، ما خودمان باید مراقب باشیم که این فضا ایجاد نشود. همانطور که گفته شد عذاب سختی برای انسان منافق در نظر گرفته شده است. مطابق حدیث «جاء یوم القیامه و له لسانان من النار» است، روز قیامت محشور می شود در حالیکه دو زبان از آتش دارد.

صداقت را پیشه کنیم، رو راستی و صداقت ممکن است هزینه داشته باشد ولی تا آنجا که می توانیم هم خودمان و هم مردم را تشویق کنیم به اینکه یک وجه و یک لسان داشته باشیم.

«والحمد لله رب العالمین»

^۱ وسائل الشیعه ج ۱۲ ص ۲۵۶ بابُ تَحْرِيمِ كَوْنِ الْإِنْسَانِ ذَا وَجْهَيْنِ وَ لِسَانَيْنِ ح ۱